آنتونیو گرامشی

ترجمه منوچهر هزارخانی

آنچه‌درهنر «جالب» است.

باید به‌دقت معلوم کرد که درهنربه‌طور کلی ودر ادبیات داستانی‌وایرا به‌طور اخص ، منظور ازجالب بودن چیست؟

عنصر«جالب» برحسب افراد ، گروههای اجتماعی وبطورکلی تودهٔمردم فرق می‌کند، یعنی این‌عنصر یك عنصر فرهنگی است ونه یك‌عنصر هنری. ولی آیا به این مناسبت. از هنر به‌کلی بیگانه وباآن کاملا متفاوت است ؟ واقعیت فعلا این است که هنرگیرایی وجذبه دارد یعنی درحدی که یکی از خواستهای زندگی را برمی‌آورد، برای خودش جالب است . اما درخارج ازاین خصلت درونی‌هنر(که‌برای خودش جالب است) چه عناصر«جالب» دیگری در یك اثر هنری، مثلا در یك‌رمان، یك شعر یایك درام می‌تواندموجودباشد ؟این عناصر از لحاظ نظری بی‌شمارند ولی آن عناصر که عملا باعث ایجاد گیرائی می‌شوند. بی‌شمار نیستند . اینها درست همان‌عناصری هستند که می‌تواند بنحوی‌مستقیم‌تر در«موفقیت» آنی یا- دردرجه اول آنی آن رمان یا شعر یادرام مؤثر باشند.یك درام‌پیراندللو می‌تواند برای‌یك متخصص دستورزبان جالب باشدزیرا اومیخواهد بداند پیراندللو چه مقدارعناصر سیسیلی‌ازواژه وشکل عبارت وجمله بندی‌وارد زبان ادبی ایتالیا کرده است یامی‌تواند وارد کند . این نوعی عنصر «جالب» است که زیاد به پخش این درام کمك‌نمیکند.

«وزن مترهای وحشی» (۱) اثر کرادوچی (Craducci) برای یك

۱- اشاره به (odi barbare) است‌که طی آن کرادوچی‌کوشیده است شعری نوبه‌طور عمده برمبنای اوزان یونانی- لاتینی بوجود بیاورد که در عین حال دارای سیستم تلفظ شعرایتالیائی باشد.

گروه وسیع‌تر ، برای جامعهٔ ادیبان حرفه‌ای و آنها که می‌خواستند ادیب بشوند یك عنصر «جالب» بود. پس این یکی ازعناصر «موفقیت» آنی ومهمی بود که در پخش چند هزار نسخه‌ای این اشعار که با «وزن مترهای وحشی» سروده شده بودند کمك کرد. چنین عناصر «جالب» برحسب زمان وحد فرهنگی وروحیه شخصی متفاوت‌اند.

پایدارترین عنصر «جالب» مسلماً عنصر «اخلاقی» است اعم از مثبت یا منفی وبصورت قبول یابد . (پایدار بمعنای «مقوله اخلاقی» و نه بمعنای محتوی مشخص اخلاقی) . دررابطهٔ نزدیك باعنصر اخلاقی، عنصر «تکنیك» قرارداد به معنای اخص کلمه یعنی بمعنای وسیلهٔ تفهیم محتوی اخلاقی رمان،شعریادرام به نحوی مستقیم‌تر ودراماتیك‌تر، بدین ترتیب است که دردرام «تغییر صحنه‌های ناگهانی»(۱) داریم ودررمان تحریك هیجان دائمی والخ..

همهٔ این عناصر، الزاماً «هنری» نیستند ولی الزاماً غیرهنری هم نمیباشند ازنقطه نظرهنر، این عناصر به یك معنی « خنثی» می‌باشند ، یعنی «خارج ازهنر». این عناصر ، واقعیتهای مشخص تاریخ و فرهنگ‌اند وازاین نقطه نظراست که باید مورد ارزیابی قرارگیرند.

درستی این مطلب را ادبیات موسوم به «تجارتی» ثابت می‌کند که خود شاخه‌ای است از ادبیات خلقی ـ ملی(۲) خصلت «تجارتی» ناشی از این واقعیت است که عنصر «جالب» در اینجا ، «ساده» و «خودجوش» و بادرك هنری کاملا عجین شده نیست، بل که بعنوان یك عنصر قاطع در موفقیت فوری تعمداً ازخارج وبه طورمکانیکی درپی آن رفته‌اند وبطورصنعتی میزانش کرده‌اند.

اما درهرحال معنای این مطلب آن است که در تاریخ فرهنگ نباید از ادبیات تجارتی غافل ماند . از این نقطه نظر ، این نوع ادبیات بسیار ارزش‌مند است زیرا موفقیت فلان کتاب از ادبیات تجارتی ، نشان میدهد (واغلب این تنها نشانه‌است) که «فلسفهٔ عصر» کدام است. یعنی چه احساس‌ها وجهان بینی‌هائی برتوده‌های «ساکت» تسلط دارد.

این نوع ادبیات ، یك «مخدر» توده‌ای و نوعی «تریاك» است . ازاین نقطه نظر می‌توان کنت مونت کریستو اثرالکساندر دوما را بررسی کرد که شاید «مخدر»ترین رمانهای توده‌ای باشد : کدام مرد عادی است که فکر کند ازطرف زورمندان مورد بیدادگری قرارنگرفته و درخیال «مجازات» آنان رانپرورانده باشد؛ ادمون دانتس برای چنین شخصی مدل میشود و او را از هیجان « مست » میکند. وجای اعتقاد به عدالت عالی آسمانی‌ای رامیگیرد که دیگر بطورسیستماتیك مورد قبول نیست.

۱ـ eovp de théatre

۲ـ Coup de théatre.

۱ ـ ترجمه تحت اللفظی Populaire–Nationale یعنی هم دارای خصلت ملی(کشوری) است وهم دربین توده‌ها نفوذ دارد.

رجوع شود به مقالهٔ «جالب بودن» اثر کارلو لیناتی Carlo linati در «کتابهای روز» (۱) به تاریخ فوریه ۱۹۲۹ . لیناتی از خود می‌پرسد چه رمزی باعث میشود تا کتابی مورد توجه قرار گیرد و جوابی پیدا نمی‌کند یقین است که جواب دقیقی نمی‌توان به این سؤال داد، که به معنائی که لیناتی از این «رمز» در نظر دارد و می‌خواهد آنرا پیدا کند تا به خود یا به دیگران امکان دهد کتابهای جالب بنویسند . لیناتی میگوید مسأله در این اواخر «خیلی داغ» شده است .

این مطلب صحیح است و کاملا طبیعی است که چنین باشد . زیرا نوعی بیداری احساسات ناسیونالیستی ایجاد شده است . یعنی طبیعی است این سؤال پیش بیاید که چرا کتابهای ایتالیائی را نمی‌خوانند و چرا این کتابها را «کسالت آور» میخوانند و چرا به عکس کتابهای خارجی « جالب » تلقی می‌شوند و غیره ...

این بیداری ناسیونالیستی میفهماند که ادبیات ایتالیائی «ملی» نیست ، به این معنا که توده‌ای نیست و می‌فهماند که ما به عنوان خلق ، تحت تسلط خارجی میباشیم . تمام این برنامه‌ها ، جدل‌ها و کوششهائی که معذلك به هیچ جا نمی‌رسند ناشی از همین امر است . آنچه لازم است . انتقاد بیرحمانه‌ای است از سنت‌ها و نوسازی فرهنگی ـ اخلاقی‌ای که از بطن آن ادبیات نوین بیرون خواهد آمد . اما این امر، به دلیل تضادهای موجود نمیتواند، وضع کنونی عملی شود زیرا بیداری ناسیونالیستی شکل تجلیل گذشته را بخود گرفته است. مارینتی (Marinetti) حالا آکادمیك شده و با سنت پاستاشیوتا (Pastasciuta) مبارزه میکند.

هنر و مبارزه در راه یك تمدن نوین

روابط نوع هنری به‌خصوص در فلسفهٔ پراکسیس (۲) ، ساده‌لوحی و پیر- مدعائی طوطی‌هائی را که خیال می‌کنند در چند فرمول قالبی برای همه درها کلیدی دارند ، برملا می‌کند (این کلیدها درست همان قلاب کلید سازان است که هر دری را بازمی‌کند)

دو نویسنده ممکن است معرف یك زمان تاریخی ـ اجتماعی باشند (یعنی آن زمان را بیان کنند)، اما یکی از آنها ممکن است هنرمند باشد و دیگری یك محرر ساده . اگر ادعا کنیم که با توصیف آنچه این دو نویسنده از نظر اجتماعی معرفی یا بیان می‌کنند- یعنی با خلاصه کردن کم و بیش درست مشخصات یك زمان تاریخی ـ اجتماعی معین به تمام مسأله جواب داده‌ایم ، معنایش این

۱ـ Libri del Giorno

۲ـ فلسفهٔ پراکسیس Praxis (عمل) ، از اصلاحات خاص کراشی است و منظور از آن ، آیئن مارکس (مارکسیسم) است .

است که حتی بوئی‌هم از مسئله هنری نبرده‌ایم . همه این چیزها ممکن است مفید ولازم باشد- وحتماً هم هست ــ ولی در یك زمینهٔ دیگر ، درزمینه انتقادسیاسی انتقاد رسوم، درزمینهٔ مبارزه برای کوبیدن‌وپیروزی بربرخی جریانات احساسی واعتقادی ، بعضی روش‌ها در مقابل زندگی ودنیا ولی این، انتقاد وتاریخ هنر نیست ونبایدبجای آن گرفته شودزیرا که ایجاد ابهام میکند وسبب بی‌حرکتی یا پس روی مفاهیم علمی میشود . یعنی درست باعث رها کــردن هدفهای خاص مبارزه فرهنگی.

یك لحظهٔ معین تاریخی- اجتماعی هرگزهمگون نیست وحتی پر از تضاد است وبرای خود دارای «شخصیتی» است ، یعنی یك«لحظه ازجریان تاریخ‌است به مناسبت اینکه یکی از فعالیت‌های زندگی در آن ، بردیگر فعالیت‌ها می‌چربد . این لحظه یك «نقطهٔ اوج» تاریخی است و نقطــهٔ اوج یعنی اینکه سلسله مراتبی وجود داشته ، مخالفتی بوده و مبارزه‌ای جریان داشته‌است.

نویسنده‌ای که معرف این فعالیت مسلط واین «نقطهٔ اوج ــ تاریخی‌است باید این لحظهٔ معین را معرفی کند. اما آنهائی که معرف فعالیت‌های دیگر و عناصر دیگرند، آنها را چطور قضاوت‌کنیم ؟ آیا آنهاهم «نماینده»اند ؛ وکسی که عناصر «ارتجاعی» وکهنه رابیان می‌کند ، اوهم «نمایندهٔ» این‌لحظه تاریخی هست؛ یا آن که باید تنها کسی را نماینده دانست که تمام نیروها و عناصر متضاد ودرگیر درمبارزه -یعنی تضادهای مجموعهٔ تاریخی ـ اجتماعی- رامعرفی می‌کند ؛ . همچنین می‌توان فکر کرد که انتقاد از تمدن ادبی موجود و مبارزه برای ایجاد فرهنگی نوین می‌تواند هنری باشد (به‌این معنا که از فرهنگ‌نوین هنر نوینی بوجود خواهد آمد) ، اما این امر به ظاهر سفسطه‌آمیز بنظرمی‌رسد به هرحال باحرکت از چنین حدس‌هــائی است کــه می‌توان رابطهٔ دوسانکتیس کروچه وجدلهای راجع به شکل و محتوی رافهمید. انتقاد دوسانکتیس انتقادی مبارزه‌جویانه‌است‌ونه انتقادی«سرد» واستیك، انتقاد مرحله‌ای ازمبارزهٔ‌فرهنگی وجدال بین جهان‌بینی‌های متضاداست. تحلیل محتوی ، انتقاد «ساختمان» آثار یعنی انتقاد همبستگی منطقی وتاریخی ـ کنونی‌مجموعه احساساتی که هنرمندانه عرضه شده است ؛ همه اینها به این مبارزهٔ فرهنگی وابسته است ، بنظر می‌رسد که انسانیت عمیق وانسان دوستی دوسانکتیس درست در همین انتقاد قراردارد وهم آنست که اورا این‌چنین ـ حتی امروز- دوست داشتنی کرده است. انسان خوشش می‌آید که حرارت شود انگیزیك مرد حزبی را در او حس‌کند ،مردی که اعتقادات محکم اخلاقی وسیاسی دارد ومخفی‌شان نمی‌کند ، حتی کوششی هم برای پنهان کردن آنها نمی‌نماید. کروچه موفق شد تاجنبه‌های مختلف انتقاد را که برای دوسانکتیس همه بطورارگانیکی بهم پیوسته ودر هم‌حل شده بودند، ازهم متمایز کند، کوچه هم همان انگیزه های دوسانــکتیس را داشت منتها در مرحله توسعه وپیروزی این انگیزه‌ها . او به‌مبارزه ادامی داد منتها بــرای ظرافت بخشیدن به فرهنگ (به‌نوعی فرهنگ) وبرای حق حیات آن . بــه این جهت شورو حرارت رمانتیك با آرامشی آسمانی و گذشتی مملو از ساده لوحی

توأم شدند. ولی حتی نزد کروچه ، این موضوع گیری مداوم نیست و به دنبال ان مرحله‌ای پیش میآید که آن آرامش و گذشت ، شکاف بر میدارد و تلخی وغضبی به‌زحمت مهار شده به چشم میخورد ، این مرحله‌ای است دفاعی و نه تهاجمی و سوزان ، بنابر این نمیتوان آن‌را با روشن مربوطهٔ دوسانکتیس مقایسه کرد .

بطور کلی نوع انتقاد ادبی خاص فلسفه پراکسیس را دوسانکتیس به‌دست مامی‌دهدو نه کروچه‌یا هرمنتقددیگر (و به‌خصوص نه کرادوچی Craducci) این انتقاد باید مبارزه برای یك فرهنگ نوین ، یعنی یك انسان دوستی نوین و انتقاد رسوم ، احساس‌ها و جهان‌بینی‌ها راباانتقاد استتیك یاکاملا هنری، در حرارتی‌شورانگیز درهم ذوب کند، حتی درشکل‌فکاهیات نیشدار.

واضح است که برای بیان‌دقیق مطلب باید ازمبارزه برای «فرهنگ‌نوین» صحبت کردو نه برای «هنر نوین» (به‌معنای‌ظاهری‌کلمه) . شاید برای دقت‌بیشتر حتی نتوان گفت که مبارزه باید برای ، محتوی هنری نوین انجام گیرد ، زیرا این محتوی را نمی‌توان به طور تجریدی و جدا ازشکل تصور کرد . مبارزه برای هنری نوین یعنی‌مبارزه برای ایجاد هنرمندان نوین بطور انفرادی.واین ادعای پوچی است چون نمیتوان به طور مصنوعی هنرمند بوجود آورد. باید از مبارزه برای یك فرهنگ نوین حرف زد یعنی مبارزه برای یك زندگی معنوی نوین ــ که خود نمی‌تواند از درك جدیدی‌اززندگی جدا باشد ــ تاجائی که‌این درك جدید ، به شیوهٔ جدیدی از احساس و دیدن واقعیت‌مبدل‌شودو بنابر این‌مبدل‌به‌دنیائی شود که درعمق‌طبیعتش با «هنرمندان‌ممکن» و «آثارهنری‌ممکن» پیوسته باشد .

پس این واقعیت که نمی‌توان به طور مصنوعی هنرمندان انفرادی به وجود آورد معنایش این نیست که دنیای فرهنگی نوینی که برایش مبارزه می‌شود. با ایجاد شوروگرمی انسانی‌اش ، الزاماً «هنرمندان جدیدی» هم‌ایجاد خواهد کرد. به عبارت دیگر نمیتوان‌گفت که در دنیای فرهنگی نوین،عمر و یازید هنرمندان خواهندشد. ولی میتوان‌گفت که از بطن‌جنبش، هنرمندان‌نوینی بیرون‌خواهدآمد.

گروه اجتماعی‌جدیدی که وارد زندگی‌تاریخی میشود ودرراه سرگردانی و تسلط خود ، بااعتماد به‌نفس‌واطمینانی که‌قبلانداشت اکنون‌گام برمیدارد،درون خودشخصیتهائی میآفریند که درسابق نیروی‌کافی‌برای‌ابرازعقیده درآن‌جهت‌معین را نداشتند.

بدین‌ترتیب‌نمی‌توان مطابق اصطلاح چندسال پیش، ازیك «شکفتی‌شعری» نوین صحبت کرد. «شکفتی‌شعری» فقط استعاره‌ای است برای‌نشان دادن‌مجموعه هنرمندانی که شکل‌گرفته یارو آمده‌اند ؛ ویادست‌کم برای‌نشان دادن جریان شکل‌گیری‌ورو آمدنی که قبلا شروع شده‌وریشه‌گرفته است.

هنر آموزنده

«هنر به‌عنوان هنر آموزنده است و نه به عنوان «هنر آموزنده» ، چون در این صورت هیچ نیست وهیچ نمیتواند آموزنده باشد ، البته چنین به نظر

می‌رسد که همه ما با هنری موافقیم که بـه هنر (ریزورجیمنتو) (۱) شبیه باشد»
«ونه مثلا به هنر دانونزیو(۲) وار . ولی درحقیقت اگراین تمایل را خـوب
«درنظر بگیریم ، می‌بینیم که در آن مسأله ترجیح یك هنر به هنردیگرمطرح
«بل که مساله عبارتست از ترجیح یك واقعیت اخلاقی‌به واقعیت اخلاقی‌دیگر ،»
«به همین ترتیب هم کسی که میل دارد در آینه آدم زیبائی را به‌بیند ونه »
« شخص زشت روئی را ، آینه‌ای سوای آنچه جلوی رو دارد نمی‌خواهد ، بل»
« که‌شخص دیگری‌را آرزو دارد.»

(نقـل و قول ازکروچه در « فـرهنگ و زندگی اخـلاقی» . یادداشت گرامشی)

«وقتی یك اثر شعری‌یا یك دوره آثارشعری پدید آمد ، غیرممکن‌است»
«بتوان ازراه مطالعه . تقلید ونوسان به دورآن، این‌دوره را ادامه داد : از»
«این راه فقط مکتب شعری تقلید از اسلاف به وجود می‌آید . شعراز شعربه»
«وجود نمی‌آید . در این‌جا پارتنوژنز(۳) میسر نیست و دخالت عنصر نـو»
«یعنی واقعیت ، شور ، عمل و اخلاق لازم است . بزرگترین منتقدان شعری»
« درچنین حالتی توصیه می‌کنند که دستورالعمل‌های ادبی را نشخوارنکنیم‌بل»
«که بقول‌آنها ، «آدم راازنوبسازیم» . وقتی انسان را ازنوساختیم‌وروح را»
« تازگی دادیم و زندگی احساس نوینی و به وجودآمدیم، آنوقت‌ازدرون‌آن»
« است‌که شعرنوینی بیرون‌خواهدآمد.»

(نقل قول ازکروچه درهمان‌کتاب یادداشت‌گرامشی)

این مشاهدات را ماتریالیسم تاریخی می‌تواند بحساب خود بگذارد ، ادبیات نمیآفرینند والخ. یعنی ایده‌ئولوژی ، ایده‌ئولوژی به وجود نمیآورد ؛ روبنا ، روبنانمیآفریندمگر به شکل‌زائده‌ای فاقدحرکت‌وپاسیف یعنی‌ایدئولوژی وروبنا ، نه از راه پارتنوژنربل که از راه دخالت عنصر «نو» یعنی دخالت تاریخ‌وعمل انقلابی که انسان جدید ـ یعنی روابط اجتماعی نوین ـ خلق‌می‌کند، بوجودمی‌آیند.

میتوان این نتیجه‌را هم ازآن گرفت که انسان «کهن» هم دراثرتحولات «نو» میشود . چون وقتی روابط‌کهن بر افتادنداو وارد یك سلسله روابط‌نوین میگردد. ازآنجا این واقعیت ناشی می‌شود کـه پیش از آنکه «انسان نوینی» که بنحوی مثبت‌آفریده شده است ، شعرش راعرضه‌کند ، میتوان شاهد «آخرین ناله» مرد کهن بود که بنحوی منفی نوشده است . واغلب این آخرین نـالـه دارای شکوهی تحسین آمیز است‌ودرآن‌نو وکهن مخلوط میشوند ، شوروشوقها در آتشی قیاس ناپذیر میسوزند (مگر «کمدی الهی» تاحدی آخرین ناله قرون وسطی نیست ، درعین حال که دوران نوین وتاریخ نورا پیش گوئی میکند؟)

۱ــ Risurgimento. به‌تمام دوره مبارزات آزادی بخش ایتالیا اطلاق‌شده است‌یعنی از ۱۸۱۵ تا ۱۸۷۰ (مترجم)

۲ــD,Annungio:شاعر، نویسنده‌وسیاستمدار ایتالیائی (۱۸۶۳ــ۱۹۳۸)صاحب‌سبکی غلنبه‌گوو مغلق

۳ــ Parthénogènése : طرز تکثیر بعضی حیوانات توسط تخم مادهٔ باردار نشده